

# کفتارہامی عرفانی

(قسمت چہلم)

حضرت آقای حاج دکترونور علی تاباندہ (مجنوب علیشاہ)

(بیانات شہریور ۱۳۸۸)

ہفتادویکم

# فهرست

جزوه هفتادویکم - گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)

(بیانات شهریور ۱۳۸۸)

عنوان

صفحه

- ذکر اسامی پیغمبران در سوره‌های قرآن / حضرت موسی و نیاز به آتش / کسی که بر خدا توکل کند، خدا به کارهایش می‌رسد / ابراهیم علیه السلام دوست خدا و موسی علیه السلام هم صحبت با خدا / حضرت عیسی علیه السلام و شیطان / تربیت فرزند و برخورد متفاوت پدر و مادر در سن بلوغ..... ۶
- زمان و مکان / خداوند وجود مطلق است و هستی برای خداوند است / بین دو عدم گذشته و آینده، فرصت را غنیمت شمار / فرق حکمت و فلسفه / عرفان، داستان جنید بغدادی و استقامت دزد، داستان امانت‌داری فضیل عیاض..... ۱۷
- ابن‌ملجم و شهادت علی علیه السلام / کرامت علی علیه السلام / خداوند کرامت اخلاقی به روح علی و قدرت به جسم علی داد / خداوند از روح ما و از جسم ما بی‌خبر نیست..... ۲۷
- شب قدر / معراج پیغمبر و جبرئیل / سرنوشت به دست خداست،

- ۳۰..... خداوند جز خیر برای ما نمی خواهد
- در مورد آنچه نتیجه می دهد اثر در گفته ی پیر است و نه لقلقه ی  
زبان / مسائل انحرافی در عبادات / خرافات / فقط آنچه قرآن در
- ۳۶..... سوره ی قدر راجع به شب قدر می گوید را باور کنید.....
- تأثر و عزاداری غیر ارادی است / اگر تأثر منجر به کفر و ناسزاگویی  
نسبت به خدا بشود، گناه دارد / رحلت پیغمبر، نعمتی که داشتیم و  
قدرش را ندانستیم / انجام دادن وصیت پیغمبر و دستورات
- ۴۴..... جانشینان پیغمبران.....
- ۵۱..... فهرست جزوات قبل.....

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

ذکر اسامی پیغمبران در سوره‌های قرآن حضرت موسی و نیاز به آتش‌اکسی که بر خدا

توکل کند، خدا به کارهایش می‌رسد ابراهیم علیه السلام دوست خدا و موسی علیه السلام

هم صحبت با خدا حضرت عیسی علیه السلام و شیطان اتریت فرزند و بر خورد متفاوت

پدر و مادر در سن بلوغ<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

برای دوره‌ی قرآن که به حسینیّه رفته بودم، به مناسبت سوره‌ی یوسف یک جهاتی را عرض کردم. اینها همه جهاتی است که به خاطر ما می‌رسد. یعنی خدا خودش هم فرموده قرآن، لَتَذَكِّرَ لِلْمُنْتَقِينَ<sup>۲</sup>، ذِكْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ<sup>۳</sup> و وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۴</sup>، یک چیزهایی که به خاطر انسان می‌آورد را گفتم. حالا همین وضعیت در مورد همه‌ی پیغمبران هست. البته این هم باز صحبت خواهد شد که چطور قرآن یک مقدار

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۶/۱۴ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره حاقه، آیه ۴۸.

۳. سوره اعراف، آیه ۲ و سوره هود، آیه ۱۲۰.

۴. سوره ذاریات، آیه ۵۵.

زیادی از معارف اسلامی و اخلاقی اسلامی را در مورد حضرت یوسف که از لحاظ درجه‌ی پیغمبری فرزند و شاگرد حضرت یعقوب بود، بیان کرده است. معارف اسلامی که می‌گوییم نه اینکه آداب روزه و غسل و وضو و... را گفته باشیم، معارف اخلاقی یعنی آنچه یک مسلمان وقتی دانست و عمل کرد، دنبال علم می‌رود. آنها را می‌گویند. همین وضعیت در مورد همه‌ی پیغمبران است. منتها برای هیچ پیغمبری یک سوره‌ی کامل نشده است. راجع به حضرت ابراهیم یک سوره‌ای هست به نام ابراهیم، ولی غیر از داستان ابراهیم، داستان‌های دیگر هم در آن است. سوره‌ای به اسم حضرت نوح هست، سوره‌ی نوح، غیر از شرح زندگی و مکارم اخلاقی حضرت نوح مطالب دیگر هم راجع به چیزهای دیگر هست. همینطور، سوره‌ی یونس هست. ولی در آن راجع به یونس جز سه چهار آیه بیشتر نیست. ولی در این وسط سوره‌ی یوسف همه‌اش راجع به حضرت یوسف است. معارفی که از این سوره فهمیده می‌شود بیان کردم. پیغمبران دیگر هم همینطور. فرزندان ابراهیم علیهم‌السلام تقریباً همه‌ی آنها از پیغمبران بودند. بعضی‌ها گفتند که مثلاً حضرت ابراهیم که یک پسرشان اسماعیل بود از او شرح حالی ذکر نکرده است ولی بعضی‌ها برعکس می‌گویند که آن اسماعیلی که خداوند در قرآن گفته:

إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ<sup>۱</sup>، صادق الوعد بود، همین حضرت اسماعیل است. بعضی‌ها می‌گویند: نه! آن اسماعیل صادق الوعد یکی دیگر است. ولی غالباً می‌گویند از اسماعیل، از اسحاق، از یعقوب اسم برده شده است. از ابراهیم بیشتر از همه، روی او ذره‌بین گذاشته‌اند، زندگی حضرت ابراهیم را بزرگ کرده‌اند. چون به حضرت ابراهیم می‌گویند أَبُو الْأَنْبِيَاءِ، پدر همه‌ی پیغمبران. پیغمبرانی که بعد از حضرت بودند چه پیغمبران آنوقت عرب زبان، چه پیغمبران یهودیان، همه از فرزندان ابراهیم بودند. ابراهیم وقتی با خدا مناجات کرد و بعد از آنکه نوبت آخرین مرحله‌ی سلوک حضرت ابراهیم بود، وقتی که ابراهیم آن سلوکش را به کمال رساند آنوقت خداوند فرمود: **وَإِخْتِ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا**<sup>۲</sup>. غیر از پیغمبری‌ای که داشت دو سِمَت به او داد. در همان مقام پیغمبری دو مأموریت جدید یا بشارت جدید به او داد. یکی اینکه او را دوست خودش گرفت؛ دوست خودش گرفت یعنی در آخرین مرحله‌ای است که می‌تواند مثل خود دوست تلقی شود چون هیچ بشری نمی‌شود که هم‌ردیف پیغمبر باشد، نه! جز ابراهیم. بعد گفت که تو را به رهبری مَلَّتْ برگزیدم. البته آنوقت‌ها مَلَّتْ نبود می‌گفتند أُمَّتْ (حالا لغت أُمَّتْ یا مَلَّتْ، هر چه می‌خواهید بگویند). به رهبری مردم برگزیدم.

۱. سوره مریم، آیه ۵۴.

۲. سوره نساء، آیه ۱۲۵.

حضرت ابراهیم بعد از این امر الهی، عرض کرد: وَمِنْ ذُرِّيَّتِي<sup>۱</sup>، از فرزنداناش یاد کرد. همین، یک جنبه‌ی دوستی است. برای اینکه پیغمبرانی که به این مرحله برسند که خدا به آنها مطلبی بگوید در آن مطلب همه چیز را فراموش می‌کنند. کما اینکه موسی عليه السلام تمام احتیاجاتش جمع شد برای اینکه آتش پیدا کند با گوسفندان و قافله‌اش، زن و بچه‌اش که بروند، باران سختی گرفت چادر زدند در چادر نشستند. زنش درد زایمان گرفت. آب می‌خواستند، آب نبود. آتش می‌خواستند، حرارتی نبود. سنگ آتش‌زنه که داشتند مثل کبریت به اصطلاح، کبریت زدند از رطوبت هوا نم کشیده بود. هیچ چیزی نداشتند. تمام احتیاجات آنوقت او به آتش بند شد. نگاه کرد آتش را دید. خداوند مثل شما که دانه می‌ریزید می‌خواهید یک مرغی را شکار کنید، دانه می‌ریزید، مرغی می‌آید و او را می‌گیرید. خداوند هم با موسی شوخیش گرفت. نخواست همینطوری... وَاِلَّا مُمْكِنٌ بُوَدَ مُوسَىٰ بَتَرَسُد. دانه ریخت جلویش، که موسی آمد، رو به آتش، بعد به آتش که رسید دید یک صدایی گفت: من خدای تو هستم. موسی نگاه کرد هیچ چیزی ندید، قاعدتاً همین آتش است. بعد گفت: مگر اینجا کجاست؟ لابد در دلش گفت. گفت: فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْاَوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى<sup>۲</sup>، کفش‌هایت را در بیاور. که

۱. سوره بقره، آیه ۱۳۴.

۲. سوره طه، آیه ۱۲.



می‌گویند کفش‌ها یعنی دو کفش و یا دو جوراب دنیا و آخرت است یعنی هر دو را ول کن. فَأَخْلَعُ نَعْلَيْكَ إِثَّكَ بِالْأَوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى، بعد که آمد آن صحبت‌ها شد. وقتی عصا را انداخت و عصا اژدها شد، یا مار شد، ترسید، خواست در برود، خدا گفت: نترس، برگرد. اَوَّلُ بَارِي كِه خدَا بطور غیر رسمی، موسی را پیغمبر خطاب کرد گفت: پیش من مُرْسَلِينَ، آنهایی که فرستادم، نمی‌ترسند. یعنی تو هم از آنها هستی برگرد. منظور، خداوند حرف‌هایش را زد و برگشت. اصلاً یادش رفته بود برای چه آمده؟ زن و بچه و گوسفند و باران و سرما و سنگ چخماق و سنگ آتش‌زنه همه یادش رفت. شاید هم از او پرسیدند، ولی وقتی که برگشت دید محتاج به آن نبوده. زایمان زنش انجام شده، حالا چطوری؟ دیگر نوشته‌اند. زایمان زنش انجام شده، ابر رفته، باران تمام شده تمام کارها انجام شده است. وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ<sup>۱</sup>، کسی که بر خدا توکل کند خدا به کارهایش می‌رسد. البته موسی وقتی راه افتاد نمی‌دانست دارد پیش خدا می‌رود. می‌رفت که آتش بیاورد. ولی واقعه این بود که پیش خدا می‌رفت. وقتی هم آنجا ایستاد هرگز به خدا نگفت که من آتش می‌خواهم، من چیزی می‌خواهم. هیچ چیزی نگفت وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ خدَا هم نگفت که به

تو دادیم فقط گفت که: **وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي**<sup>۱</sup>، تو را برای خودم برگزیدم. بعد هیچ چیزی نگفت که چه می‌خواهم. **إِنَّ اللَّهَ بِالْعُمْرَةِ** خداوند در غیبت او همه‌ی آن نیازها را برآورد.

تفاوت این بود که جدّش حضرت ابراهیم وقتی مقابل خدا بود، دوست خدا شده بود، موسی **عليه السلام** هم صحبت خدا. موسی کلیم‌الله بود. این دوست دیگر تعارفی و تشریفاتی ندارد. خدا که گفت تو را امام کردیم، در مورد فرزندانش پرسید. آنجا یاد آنها هم بود. ولی موسی وقتی آمد به درگاه خدا، همه چیز یادش رفت. زن و بچه و همه چیز. ولی ابراهیم مقامش بالاتر بود. را در عین حال که آنها را داشت به درگاه هم رسید. **أَنوَقْتُ** گفت که **وَمَنْ ذُرِّيَّتِي**، خدا گفت: آنها هم **لَا يُتَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**<sup>۲</sup>، این مقام من به ظالم نمی‌رسد؛ یعنی از فرزندان تو اگر کسی ظالم باشد. در مورد ظالم هم چندین مثال در قرآن دارد، آدم و حوّا وقتی که از بهشت بیرون آمدند گفتند که: خدایا ما خودمان به خودمان ظلم کردیم **رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ**<sup>۳</sup>، ما ظلم کردیم به خودمان. بعدها هم که ابراهیم برای خودش و فرزندانش دعا کرد. خدا می‌گوید که ما این نبوت را در نسل او

۱. سوره طه، آیه ۴۱.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۳. سوره اعراف، آیه ۲۳.

گذاشتیم في عَقِبِهِ<sup>۱</sup> این است که تمام پیغمبران، پیغمبرانی که در این منطقه بودند از نسل ابراهیم هستند یعنی نفمود که غیر از ابراهیم کسی را نمی فرستد ولی به ابراهیم اطمینان داد که پیغمبرانی در این منطقه از نسل تو خواهند بود. این هم پاداش بزرگی بود که به ابراهیم داد. چون در سلوک بزرگان، پیغمبران همانوقتی که امتحان می کند یک چیزی هم یادش می دهد. همه ی پیغمبران همینطورند حالا می شود برای همه شرح حالی گفت. چون مثلاً عیسی عليه السلام وقتی آمد جوانی بود به اصطلاح بیعت نکرده، آمد پیش حضرت یحیی بیعت کند. بیعت حضرت یحیی این بود که در رودخانه ایستاده بود به اشخاص غسل می داد. این است که امروز هم این صابئینی که در ایران هم هستند در خوزستان، در جاهایی کنار رودخانه می روند برای اینکه به همان طریق باشند و خودشان را پیرو حضرت یحیی می دانند. حالا به جنبه ی تاریخی آن کاری نداریم. منظور حضرت یحیی اینطوری بود، عیسی رفت پیش یحیی خواست غسل تعمید بیابد یعنی بیعت کند. یحیی فرمود: من باید با تو بیعت کنم دست تو را ببوسم. مقامی که یحیی داشت آینده ی او را می دید. عیسی گفت: نه، اکنون مقصود این است. یعنی من تا به آن مقام نرسیدم باید بیایم بیعت کنم. بیعت

کرد. همانوقت یحیی به او دستور ریاضت داد که برای ریاضت به بالای کوه برود. شیطان سه بار آمد. مثل اینکه شیطان هم سه بار می‌آید، برای اینکه برای حضرت ابراهیم هم که سه بار آمد، که هر سه بار رفت. آمد و یک حرفی زد، عیسی ردش کرد. ریاضتش را کشیده بود درس اینجا گرفت که شیطان همیشه دنبال انسان هست. شیطان گفت که: خدا را می‌پرستی و آمدی ریاضت دیدی، برای چی؟ گفت: برای اطاعت امر خداوند. شیطان گفت که: این خدای تو که هیچی ندارد. البته اینها تخیلی است. چنین چیزی نیست که... ما شنیدیم ولی از قرائن پیدا است. بین من همه جای دنیا در دستم هست. یک اشاره‌ای کرد، عیسی کاخ سلطنتی ایران را دید، کاخ رم را دید، نمی‌دانم کجا را دید. شیطان گفت: اینها را می‌بینی، اینها مال من است من را سجده کن تا اینها را به تو بدهم. که عیسی ﷺ ردش کرد. بعد در قدم بعدی گفت که تو می‌گویی که خدا روزی می‌دهد من هم می‌توانم روزی بدهم. تو می‌گویی که خدا به تو قدرت داده، اگر قدرت داده همین سنگ‌هایی که اینجا هست را به نان تبدیل کن که بخوری. باز عیسی ردش کرد. در همه‌ی اینها عیسی از امتحان خوب درآمد درسش را هم گرفت. یعنی فهمید شاید فکر می‌کرد تا آن تاریخ دیگر شیطان بعد از این با او کاری نخواهد داشت حالا بعضی‌ها الان هم می‌گویند که

خدایا نفس ما را یک کاری کن از بین برود. نمی‌شود. شیطان تا آن لحظه‌ی آخر هست. فهمید که نه، شیطان همیشه هست. اِلَّا كَسَى كِه همانند پیغمبر ما باشد که فرمود: شَيْطَانِي اَسْلَمَ يَدِي، شیطان دنبال من هم هست منتها شیطان من تسلیم من شد یعنی به اطاعت من درآمده است. خودش بحثی است.

یک سوره هم راجع به حضرت محمد هست سوره‌ی محمد. ولی هیچ جا سوره‌ای که تمام و کمال راجع به یک پیغمبر صحبت بشود نیست. یادم باشد از پیغمبران دیگر هم که در قرآن متفرق گفته شده صحبت خواهیم کرد. به خصوص ابراهیم عليه السلام.

\*\*\*

روانشناسان تربیتی یا آنهایی که متخصص تربیت، روانکاوی و اینها هستند می‌گویند: در سن بلوغ، یک تحولاتی چه در مرد، چه در زن ایجاد می‌شود و در آن موقعیت، وضعیت روحی شخص یک تحولاتی می‌بیند. مریمان باید توجه به این مطلب را داشته باشند. مثل اینکه ما در ایامی که جوان بودیم، جوان‌تر بودیم، درس می‌خواندیم یکی از دوستان ما زحمت کشید و البته با زحمت دکتر شد. بعد مقید بود حتماً کلمه‌ی دکتر جلوی اسمش بگذاریم. مثلاً دکتر حسین. حتماً بگوییم دکتر. حتی یکی نگفته بود کاغذش را قبول نکرد. یا حرفش را

نشنید. توقع دارد حالا، این یک کمی در نظر ما مسخره می‌رسید ولی این فکر را بکنید این چند سال زحمت کشیده توقع دارد این خدمتش را بشناسیم. در بلوغ هم این پسر یا دختری که بالغ می‌شود یک چند سالی بچّه بوده به هر جهت زحمت حیات را به گردن داشته، زحمت زندگی، توقع دارد کسی که با او حرف می‌زند بشناسد که این دیگر از این دوران گذشته است. بنابراین برخورد امروز مادر و پدر با برخورد دیروزشان باید یک خرده تفاوت داشته باشد. یک خرده می‌گوییم برای اینکه یک مرتبه از کلاس مدرسه بیرون آمد دکتر شد، به او دیگر آنطوری نباشد، تدریجاً همانطور که در علمای قدیم علمای ایرانی، علمای شیعه مسلمان تدریجاً اهمیتشان آشکار می‌شود. یکی می‌گفت که جناب آقا اینطور گفتند. آن یکی می‌گفت: جناب آقا فرمودند. آن یکی می‌گفت: من خدمتشان عرض کردم ایشان چنین فرمودند. بعد یکی دیگر می‌گوید: حضرت آقای... کم‌کم می‌شود حضرت. یک چیزهایی تدریجی است، کم‌کم که عالم شدن، دانشمند شدن تدریجی است یک مرتبه یکی شب نمی‌خواهد صبح بلند شود استاد دانشگاه بشود. دکتر بشود چنین و چنان، تدریجاً. یک وقتی روزنامه توفیق مسخره کرده بود. توفیق بود یا این یکی بعدی. با یک غضنفر بی‌سواد. شخصیت فرضی داشت. نوشته بود «استاد محترم، غضنفر بی‌سواد».

البته سواد یعنی سیاهی، ان شاءالله آن سیاهی را ما نداشته باشیم. حالا منظور در تربیت بچه، آن مفصل است خودش. من متخصص آن نیستم ولی با همین بی تخصصی اگر بخوایم حرف بزنم چند جلسه لازم است. به هر جهت مواظب اخلاقشان باشید، حالا چطوری؟ خود فطرت به آدم نشان می دهد که چه کار بکنید.

زمان و مکان / خداوند وجود مطلق است و هستی برای خداوند است / مین دو

عدم گذشته و آینده، فرصت را غنیمت شمار / فرق حکمت و فلسفه / عرفان، داستان

جنید بغدادی و استقامت دزد، داستان امانت داری فضیل عیاض<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

گواینکه همیشه من تأخیر دارم. ولی تأخیر امروز یک خرده بیشتر است برای اینکه می‌گویند: «هر چه سنگ است به پای لنگ است»... تازه با سمعک خوب نمی‌شنوم یا عیب از سمعک است یا از سمع یا از هر دو. با این وجود امروز صبح سمعک افتاد و از هم باز شد و ده دقیقه یا بیشتر معطل شدم تا ببینم می‌توانم آنها را بچسبانم یا نه؟ یک کش پیدا کردم دور آن کشیدم استفاده کردم. یک خرده طول کشید. معذرت می‌خواهم.

سؤالی نقل از مطلب یک کتاب است که مستقلاً نمی‌شود گفت، باید دید چه مقدمه‌ای گفته‌اند؟ بعدش هم باید دید می‌خواهد چه نتیجه‌ای بگیرد؟ آنطوری معنی کند مثل اینکه کسی بپرسد: «کلو و



اشربوا را تو در گوش کن» یعنی چه؟ بخورید و بیاشامید را دور گوش کن، یعنی از گوشت آویزان کن. چطوری از گوش آویزان می‌کنند؟ خیلی از این چیزها هست به‌خصوص در مسائل فلسفی یا عرفانی، هر دوی اینها. چون از یک استاد فلسفه که به دانش‌آموزان درس می‌داد، بعد از دورانی طولانی پرسیدند: چطور درس دادی؟ گفت کلاس اول که می‌رفتم من می‌فهمیدم چه می‌خواهم بگویم، شاگردها هم می‌فهمیدند چه می‌گویم. امتحان آنها هم خوب بود. سال دوم که شد من می‌فهمیدم چه می‌خواهم بگویم ولی شاگردها هر چه توضیح می‌دادم نمی‌فهمیدند. سال سوم که شد، نه من می‌فهمیدم چه می‌گویم و نه شاگردها می‌فهمیدند چه می‌شنوند. این مسائل را در مورد فلسفه می‌گویند. در مورد مسائل عرفانی حتماً همینطور است که آن شیرینی و تلخی آن را باید شنونده و گوینده بتوانند احساس کنند وقتی نتوانند احساس کنند نه گوینده می‌فهمد چه می‌گوید نه شنونده.

در یک قاعده‌ی بدیهی که هرکس فکر کند می‌فهمد متنها شاید نتواند به زبان بگوید ولی می‌فهمد. همه می‌فهمیم که ما هیچ مسأله‌ای را بدون زمان و مکان حس نمی‌کنیم. می‌گویند طول و عرض و ارتفاع که بعد چهارم آن می‌شود زمان، ولی نه! زمان هم ردیف اینها نیست. هم‌ردیف هر سه اینهاست، یعنی همه ردیف مکان است. ما همه چیزها را در دو بعد می‌فهمیم یکی در چه زمانی و در چه مکانی، از این

می فهمیم. بدون این دو تا نمی توانیم هیچی بفهمیم. آیا چنین چیزی هست که خارج از زمان و مکان باشد یا نیست؟ اگر هست چیست؟ مسلماً زمان و مکان برای ما چیز مجهولی است. مثال زدم وقتی ما بچه بودیم تابستان در حیاط منزل خوابیده بودیم و آسمان را نگاه می کردیم می شود حرف های شاعرانه زد آسمان پُر ستاره و فلان، ولی نگاه می کردیم گاهی یک فکری می کردیم که این آسمان گنبدی است مثل قابی که روی چلوکباب می گذارند ولی در این گنبد که ما می بینیم آیا هیچکس آن طرف گنبد رفته؟ روی گنبد سوار شود ببیند آن طرف گنبد چه هست؟ یعنی مکان ما را محو می کرد که چیز مجهولی می بینیم همینطور در همان حال زمان هم ممکن بود همینطور باشد دو ساعت فکر می کردیم بعد فکر می کردیم که دو دقیقه شده نگاه می کردیم می دیدیم دو ساعت شده زمانی که برای ما بود غیر از زمانی بود که واقعاً در گردش طبیعت بود الان این حالت در همه هست گاهی اوقات سه چهار ساعت ممکن است دراز کشیده باشید به فکر و بعد فکر کنید ده دقیقه شده است. فهم این زمان و مکان خود برای ما مشکلی شده، هم از اینکه آیا غیر از این زمان و مکان جایی هست؟ چیزی هست که در زمان و مکان نباشد؟ ما که به خداوند معتقدیم، می گوییم بله خداوند وجود مطلق است. آن شعر

## ما همه هستی‌نما هستیم

### او وجود مطلق و هستی ما

هستی مال خداوند است. خداوند در زمان و مکان نیست. بشرهای اولیه و خیلی از مذاهب اولیه و ابتدایی برای اینکه بشر نمی‌تواند چیزی را خارج از زمان و مکان حفظ کند اینها را می‌آوردند پایین به زمان و مکان. بت‌پرستی یکی از این چیزها بوده. نوشته‌اند خدا در این بت‌ها حلول کرده. مثلاً در آن مجسمه‌ی گوساله که سامری ساخته بود خدا پنجره‌ی آن را باز کرده و آنجا جا می‌گیرد. هم زمان قائل می‌شدند و هم مکان و تمام اینها سعی داشتند که این فکر زمان و مکان را بتوانند حل کنند. به این جهت گفته‌اند در مورد ماهیت خدا زیاد فکر و موشکافی نکنید. برای چه؟ برای اینکه ما چیزی را غیر از زمان و مکان حس نمی‌کنیم و نمی‌فهمیم، بنابراین خدا را نمی‌توانیم بفهمیم. حالا از مکان بگذریم که صددرصد در اختیار بشر قرار گرفته، کره‌ی زمین هر کاری بخواهد در هر مکانی می‌تواند بکند، حالا البته به سایر کرات هم دست‌اندازی کرده، برای مکانی که خداوند در اختیار ما گذاشته، بشر می‌تواند دسترسی پیدا کند. زمان را به آن سهولت نمی‌تواند. خیلی‌ها آرزو می‌کنند کاش ما زنده باشیم و فلان قضیه را ببینیم. ولی در اختیار آنها نیست. آرزو هست ولی در اختیارشان نیست. زمان هم همینطور است. حالا برای اینکه این زمان را ما یک کمی

بهتر بفهمیم، آمده‌اند زمان‌ها را تقسیم‌بندی کرده‌اند. مثلاً در زبان فارسی چون بخواهند تقسیم‌بندی را بفهمند، برای اینکه هم بفهمند هم بتوانند به دیگری بفهمانند، فهماندن هم با زبان می‌شود. در زبان فارسی گفته‌اند که زمان فعل بر سه قسم است: گذشته و حال و آینده. این دستور زبان فارسی است. حالا بیخشید این صحبت‌های من آش‌شله قلمکاری که می‌گویند، همین است. هر مطلبی پیش می‌آید یک نخودی داخل این آش می‌آید. ولی خودتان فکر کنید، ما گذشته یعنی شنبه، آینده دوشنبه است که فرداست. زمان حال کدام است؟ زمان حال اصلاً نداریم. الان این کار را می‌کنم تا می‌گویم می‌کنم و تمام شد، گذشت و رفت جزء گذشته. پس، زمانی که مسلماً وجود دارد، زمان گذشته است. زمان حالی وجود ندارد. بعضی زمان‌ها حالا نمی‌دانم چطور شده که بانیان اولیه به اصطلاح مخترعین و مکتشفین اولیه زبان متوجه شدند که زمان حالی وجود ندارد. زبان عربی زمان حال ندارد. ماضی و مضارع دارد، گذشته و آینده. آنوقت اگر بخواهند آنچه مردم زمان حال می‌دانند را بیان کنند می‌گویند؛ «سوف» بگذارید یا «ف» بگذارید و... به هر جهت زمان را ماضی و مضارع می‌دانند. گذشته و آینده. مثل فرض کنید یک صفحه این طرف باشد، یک صفحه هم در طرف دیگری باشد، هر نقطه‌ای را که شما فکر کنید باید در یکی از این دو صفحه باشد، نقطه‌های وسط اینها در هوا که نیست در هر دو

هست زمان هم همینطور است. زمانی که ما زمان حال می‌گوییم هم در گذشته است هم در آینده. همین مثالی که زدم اگر کسی بخواهد راجع به این صفحه و این صفحه‌ی دیگر مطالعه‌ای بکند راجع به تمام صفحه مطالعه کند باید برای مطالعه کجا بایستد؟ باید روی آن خط مشترک بایستد. هم این صفحه را ببیند و هم آن صفحه را ببیند مطالعه کند. این است که از هانری کربن گفته‌اند چیزهای دیگرش را کار ندارم، این مطلب که من فهمیدم، می‌گوید انسان برای اینکه درک کند باید فکر خود را در این نقطه بگذارد، از این نقطه‌ی مشترک گذشته و آینده، از آنجا مسائل را بررسی کنید. این حرف عرفانی زده، شاید از آن حرف‌هایی باشد که نه خودش فهمیده و نه ما می‌فهمیم. ولی آنچه می‌شود فهمید همین است نقطه‌ی مشترک آینده و گذشته. همین حرف و خیلی از این حرف‌های فلسفی که ما نمی‌فهمیم دیگران با زبان ساده بیان کرده‌اند. منتها وقتی آن را می‌گوییم، اعتنایی نمی‌کنند، اما یک فیلسوف همان را در هزار بسته‌بندی می‌پیچد و آنوقت می‌گوییم این چیست.

علی عليه السلام می‌فرماید:

ما فات مضی و ما سیأتیک فاین

قم فاغتم الفرصة بین العدمین

پا شو، توجه کن آنچه رفت، رفت. آنچه فوت شد، رفت و آنچه

که خواهد آمد کو؟ پس هم گذشته عدم است و هم آینده عدم. پاشو بین این دو عدم، فرصت را غنیمت بشمار و این همان است که من چقدر حرف زدم؟ به قدر عقل خودم مختصرش کردم. یک ربع بیست دقیقه حرف زدیم. ولی در یک شعر آورده‌اند. اصولاً فرمایشات ائمه و بزرگان گفته‌های حکمت‌آمیز اینطوری است. فرق حکمت با فلسفه این است که این شعر حکمت است ولی آن حرف‌های قبلی ما فلسفه است. این بزرگان حکمت می‌گفتند، فیلسوف نبودند. بهترین فیلسوف‌ها یا خودشان فکر کرده بودند و به این نتیجه رسیده بودند مثلاً همین که گفتم اگر ما هم فکر کنیم گذشته و آینده یک نقطه‌ی ارتقا دارند و چه بسا خیلی از این فیلسوف‌ها گفته‌های بزرگان را دیده‌اند در مورد آن فکر کرده‌اند و خیلی چیزها فهمیده‌اند. این است که اگر خیلی سؤالات پیدا می‌شود، یک وقت هست ما از لحاظ تئوری، نظری می‌خواهیم ببینیم عرفان یعنی چه؟ چیست؟ که آنقدر در دنیا شر و شور به پا شده و آنهایی که دنبال این هستند چه تحمّلاتی کردند. وقتی عین‌القضات همدانی امروز این حرف را می‌گفت که: «ما آتش و نفت و بوریا خواسته‌ایم»، معنی نداشت. ولی فردا او را گرفتند در بوریا پیچیدند، نفت ریختند و آتش زدند. این کسی بود که این را دید؟ گذشته را ما کار نداریم آینده را دید و اینکه خدایی که صدا زد به حرف او گوش داد، شاید هم قبلاً خدا به او گفت ما می‌خواهیم این کار را بکنیم تو خودت

از ما بخواه. گفت چشم. عرفان و عرفا برای حرف زدن نیامده‌اند برای کار آمده‌اند، کار یادتان بدهند. ریاضت بکشند یا نکشند فرقی نمی‌کند آن با خودشان است. گاهی خواسته‌اند یکی پرسیده تو چه کار کردی اینطوری شدی؟ خواستند حرفی بزنند یک چیزی گفته‌اند. عرفان آن حرف‌ها نیست که گفته‌اند. عرفان آن کارهایی است که کرده‌اند. برای اینکه عرفا حرف‌ها را از حالات خود یا حالاتی که دیده‌اند زده‌اند. اگر کسی نمی‌پرسید حرفی هم نمی‌زدند. جنید بغدادی راه می‌رفت با شاگردانش گردش می‌کرد رفت در جنگلی رد شد دید یکی را به دار زده‌اند از درختی آویزان کرده‌اند. گفت چرا این را به دار زده‌اند؟ گفتند این دزدی است که چندین بار دزدی کرده و توبه نکرده و آخر اعدامش کردند جنید پای او را بوسید. این دیگر از کفر کم نیست، ما تا می‌خواهیم کسی را خراب کنیم می‌گوییم فساد اداری داشت، رشوه گرفت. همینجا جنید که ما قبولش داریم پای این را می‌بوسد همین ایرادی که برای ما پیدا می‌شود برای حاضران آن جلسه هم پیدا شد. از جنید پرسیدند چرا این کار را کردی؟ گفت من استقامت این را در راه خودش تجلیل کردم و آن را بوسیدم. از یک دزد، صفت دزدی را کنار گذاشت، صفت استقامت داشت، می‌خواست به شنوندگان یاد بدهد و یادآوری کند که زود از کوره در نروید. حتی در دزدی آنقدر بکنید که جانتان را در سر آن بدهید؛ حتی دزدی. خواست این درس را به ما

بدهد، عرفان این است.

عرفان اگر مشکلی هم دارد مشکل زمان و مکان نیست. مشکلی اگر دارد این است که چطور توضیح بدهد؟ من دیدم از داستان‌های انتقادآمیزی که برای درویش‌ها می‌گویند همین داستان جنید بغدادی است. البته نمی‌توانند بفهمند. یک انسان هزار عیب و حُسن دارد ممکن است دزد باشد ولی امین باشد، امانت‌دار باشد. داستانی که می‌گویند راجع به فضیل عیاض که شنیده‌اید که یکی دیگر هم به نظرم سعدی می‌گوید که یکی به حمام می‌رفت، سحرها حمام پیش از اذان که خیلی هم تاریک بود باز بود. دید کسی آنجا ایستاده یک بدره‌ی زر، یک کیسه‌ی پول داشت، آن را به او داد و گفت این را برای من نگهدار من بروم حمام و برگردم. او رفت و برگشت و کیسه را تحویل گرفت و مزدی هم خواست به او بدهد، داد و بعد گفت معذرت می‌خواهم تو را معطل کردم شما شغلت چیست؟ گفت من دزدم. گفت دزد؟! پس چرا این را نذریدی؟! گفت: من دزدم، خائن نیستم. تو این را به من امانت سپردی. از این قبیل خیلی هست. اما کسی غیر عارف شاید نتواند صفات مختلف یک انسان را جداگانه ببیند. ولی جنید می‌بیند. می‌گوید این دزد است، دزدی او رفته و دیده نمی‌شود، به علاوه حالا دیگر نمی‌تواند دزدی کند، چون دزد را همان اوّل که به دار نمی‌زنند سه بار یا چهار بار دزدی می‌کند او را نصیحت



می‌کنند و بعد انگشت او را قطع می‌کنند، دفعه‌ی آخر او را به دار می‌زنند. پس معلوم می‌شود کسی را که به جرم دزدی به دار زده‌اند چندین بار دزدی کرده است. جنید این را می‌بیند آن دزدی قبلی‌اش را نمی‌بیند این فرق عارف، عارف عملاً و عارف کتابی است. خیلی‌ها حرف می‌زنند کتابی حرف می‌زنند این عارف کتابی همانقدر با عارف معمولی فرق دارد. این سخن بگذار تا وقت دگر.

ابن ملجم و شهادت علی علیه السلام / کرامت علی علیه السلام / خداوند کرامت اخلاقی به روح

علی و قدرت به جسم علی و داد خداوند از روح ما و از جسم ما بی خبر نیست<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن ملجم امیدوار بود بعد از این کار بتواند فرار کند ولی نتوانست فرار کند. برای اینکه مردم عادی هم همه با علی موافق بودند؛ منتها دوردور ارادت داشتند، می گفتند اهل جنگ نیستیم، کمک به علی نمی کردند. این شاید خیال کرد همه مخالف با علی هستند و می تواند فرار کند. این است که نشد. حالا یک وقتی این فکر را می کنیم که امام حسن و امام حسین کجا بودند؟ علی در نخیله در اردوگاه جنگی بود. علی چون فرماندهی جنگ بود همانطوری که در هر اداره، رئیس اداره باید زودتر از همه بیاید و دفتر را امضا کند علی هم زودتر از همه به لشکرگاه رفته بود، امام حسن و امام حسین از افراد عادی لشکر بودند. این نماز هم نماز واجب نبود، نماز مستحبی بود، در واقع نمی دانم بعضی هم می گویند نماز واجب بوده. این است که آنوقت نبودند. تطییر و تفأل یعنی فال نیک زدن و فال بد زدن که حضرت افطار منزل یک

دخترشان مهمان بودند که بعد آمدند زنجیر در افتاد حیوان‌ها و مرغ‌ها صدا کردند. اینها کرامت علی نیست البته این تطیّر است که همه بطور کلی نگرانی داشتند و فال بد زدند. اما کرامت علی وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ که کرامت به او دادیم. کدام کار او کرامت است؟ شما اگر نفهمیده راه می‌روید پای شما روی خاری، سنجاقی برود که نوک پای شما زخم شود، بی‌اختیار می‌گویید: آخ! در اختیار خود شما نیست. بی‌اختیار می‌گویید: آخ! چون به این بدن چسبیده‌اید؟ آخر این بدن را مثل ماشینی در اختیار او گذاشتیم. ماشین باید به ما بچسبد، نه ما به این ماشین. چون ما به این دنیا علاقه‌مندیم و به حیات خود علاقه‌مندیم دردمان می‌گیرد، می‌گوییم: آخ! ولی علی چه گفت؟ «قسم به خدا راحت شدم». کدام انسانی هر چه هم زخمی باشد چنین حرفی را می‌گوید؟ یکی از فرزندان حضرت عصبانی بود رو به ابن‌ملجم کرد و لعنتی به او کرد و گفت: ان شاء الله پدرم شفا پیدا می‌کند، گفت: سمّی که به این شمشیر زدم اگر بر سر یک لشکر فرود بیاید، همه می‌میرند. این حرف را علی علیه السلام هم شنید که دارد این جهان را رها می‌کند و می‌رود، باعثش هم او است. در همان بین یک ظرف شیر آوردند چون شیر خیلی جلوی سموم را می‌گیرد. علی گفت: این را ببرید به زندانی بدهید. آن زندانی اگر آدم باشد بالاترین شکنجه و ریاضت همین است.

می‌بیند که علی نصف شیر را خورده، نصفه‌ی دیگر را برای او فرستاده. البتّه وقتی خداوند مقرر کرده باشد، نیرو هم می‌دهد بطوری که در قلعه‌ی خیبر را که می‌گویند در سنگینی بود حالا می‌گویند با دو انگشت مبارک نه! به هر جهت دست گرفت، در زورخانه‌ها دیده‌اید. شما یک در بزرگی را نه، یک در کوچک، دریچه پنجره را می‌توانید بردارید؟ ولی علی برداشت. آن نیرو را هم البتّه خدا داد. آن کرامت اخلاقی به روح علی داد. این قدرت و نیرو را به جسم علی داد. بنابراین خداوند از روح ما و از جسم ما بی‌خبر نیست. ان شاءالله عبادتتان و همه‌ی امور خیرتان همیشه و به‌خصوص در این ایام قبول باشد.

شب قدر / معراج پیغمبر و جبرئیل / سرنوشت به دست خداست، خداوند جز

خیر برای ما نمی‌خواهد<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

این چند شب ماه رمضان را به نام شب قدر گذرانیدیم. اصطلاحش را که در شیعه تا حدی اطلاعات اولیه‌اش را همه می‌دانیم. در مذاهب دیگر البته من محقق نیستم در این زمینه اطلاعات زیادی ندارم فقط همین که می‌گویم در کتاب‌های آنها لغتی به نام شب قدر ندیدم. همین برای خودم حجت است ولی دلیل این نیست که اصلاً چنین اصطلاحی بین آنها نباشد. اگر هم یک چنین اصطلاحی در آنها باشد خیلی متداول نیست. اول بار در قرآن هست. یکی در سوره‌ای به همین نام لیلة القدر، لیل یعنی شب، لیلة که می‌گوییم یعنی یک شب. لیل بطور کلی یعنی شب. هر شبی لیل است. <sup>۲</sup> إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ، بعد خطاب به پیغمبر سوره اولش این را می‌فرماید. بعد می‌گوید: وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ<sup>۳</sup> خطاب به پیغمبر می‌فرماید: تو چه می‌دانی لیلة القدر

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۶/۲۱ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره قدر، آیه ۱.

۳. سوره قدر، آیه ۲.

چیست؛ و ما أذراك ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ بعد خودش جواب می‌دهد پیغمبر می‌داند. لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ<sup>۱</sup> الی آخر. پس یک لیلۃ القدری هست، شب قدری قرآن گفته است که با آمدن این سوره که یک شب قدری هست. اهمیت لیلۃ القدر هم همین است یکی می‌گوید قرآن را در لیلۃ القدر فرستادیم. یکی می‌گوید لیلۃ القدر از هزار ماه بهتر است. هزار ماه چه می‌شود، تقریباً می‌شود هشتاد سال. بعد من ندیدم دقیقاً اخبار خیلی مشخصی که پیغمبر فرموده باشد این شب است یا آن شب است یا آن شب است؟ ولی این هست که در سوره‌ی دیگری می‌فرماید: أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ<sup>۲</sup>، قرآن را در این ماه فرستادیم. حالا این دعای هر روز که هَذَا شَهْرٌ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَتْ فِيهِ الْقُرْآنَ يَا الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنَ. پس اینقدر مشخص شد که لیلۃ القدر در ماه رمضان است. لازم نیست که هر چه خداوند به پیغمبرش یاد می‌دهد یا می‌گوید، ایشان به ما بگوید. البتّه می‌گوییم ما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ<sup>۳</sup>، پیغمبر بخیل نیست، انحصار طلب نیست برای غیب. ولی نه اینکه هر چه می‌تواند به ما بگوید. حدودی معین کرده. حتّی این حد برای همه حفظ می‌شود. وقتی خداوند پیغمبر را برای معراج صدا می‌زند، می‌گوید بیا کارت دارم، راهنمایش کیست؟ جبرئیل. همه جا می‌رود. یک جا می‌رسد، جبرئیل

۱. سوره قدر، آیه ۳.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۳. سوره تکویر، آیه ۲۴.

می‌گوید: از اینجا بفرمایید، از این راه بروید. پیغمبر در جواب می‌گوید مگر تو با من نمی‌آیی؟ همه جا آمدی. می‌گوید من حق ندارم از اینجا یک قدم آن طرف بیایم. پر و بالم می‌سوزد. طاقت تحمل را ندارد. مثال زمستان که شعله آتش، بخاری دست را گرم می‌کند یک بخاری اینجا باشد دستتان اینجا گرم می‌شود. یک خرده نزدیک‌تر ببرید بیشتر گرم می‌شود، یک خرده بیشتر، به یک حدی رسیدید دیگر نمی‌توانید جلو بروید. بروید می‌سوزید. دستتان می‌سوزد. جبرئیل هم یک چنین حدی نشان داد. ولی به پیغمبر گفت: بفرمایید بروید. ما هم نمی‌دانیم پیغمبر آنجا چه دید؟ فقط مولوی در آن اشعارش می‌گوید: «از جمادی مردم و نامی شدم»، الی آخر.

بار دیگر بایدم پیران شدن

آنچه اندر وهم ناید آن شدن

این همانجاست که دیگر جبرئیل هم نمی‌تواند. پیغمبر فرمود من رفتم ولی از آنجا هیچ خبری به ما نداد. مأمور نبود بگوید. جایی که جبرئیل حق ندارد برود، بشر عادی نمی‌تواند برود. پیغمبر هم مقدم است. بنابراین پیغمبر هم به این حساب هیچ شب مشخصی را نگفت برای ما که این شب، شب قدر است. ولی آن شاعر عارف می‌گوید که «هر شب، شب قدر است، اگر قدر بدانی». یا حافظ می‌گوید که:

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

حالا شب قدر بعضی‌ها می‌گویند از مقدرات است؛ یعنی مقدرات بشر در آن شب ریخته می‌شود و تا صبح. بعضی‌ها می‌گویند شب قدر شبی است که باید قدرش را دانست و هر کدام یک معنایی. همه‌ی این معناها می‌شود گفت تقریباً درست است. مشکلی که در قبول این حرف که تعبیر اینکه این حرف‌ها درست است این است که به ما می‌گویند و حق هم دارند، می‌گویند یک شب، چه شب جمعه، چه شب پنج‌شنبه، چه شب فلان اگر تا سحر نماز بخوانی همه‌ی گناهانتان بخشیده می‌شود. چطور می‌شود آدم اگر نماز بخواند همه‌ی گناهانش بخشیده می‌شود؟ آن هم این نماز ما؟ آن نماز واقعی اگر دو رکعت بخوانید همه‌ی گناهانتان بخشیده است. ولی این نماز ما اگر یک شب بخوانید همه‌ی گناهان بخشیده می‌شود؟! یک خرده مشکل به نظر می‌آید ولی اگر بدانیم چه کار داریم شب قدر این شب است یا آن شب است یا آن شب؟ ما اگر خودمان هر شبی را قدر دانستیم و احساس کردیم که سرنوشت ما مشخص می‌شود، همان شب، شب قدر است. منتها این وسط مقررات اسلام و همچنین جنبه‌ی عرفانی این مقررات و دیدی که عرفا به آن دارند، یک خرده متفاوت است. این را ما داریم مقررات شب قدر از آن طرف نماز و نیایش به جماعت می‌گوییم ثوابش



بیشتر است، دعای به جماعت بیشتر در مظان اجابت است بنابراین حالا که از بزرگان ما، از ائمه منسوب است به آنها این چند شب، شب قدر است چون همه در این شب توجّه به خداوند و توجّه به مبدأ دارند ما هم اگر در این چند شب توجّه کنیم این برایمان اجرش بیشتر است. البته نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم تقریباً همه‌ی شیعیان می‌گویند. در روایات اهل سنت هفدهم بیشتر است و از آن طرف هم بیست و سوم و بیست و هفتم هم کمالینکه شهادت علی علیه السلام هم ما در نوزدهم ضربت خوردن را می‌دانیم خیلی از مورخین اهل سنت در هفدهم رمضان می‌دانند که جرجی زیدان هم که تمام داستان صدر اسلام را به صورت رُمان در آورده، یک رُمان دارد به اسم هفدهم رمضان که منظورش همین است. این است که این چند شب را ما اگر قدر بدانیم شب قدر است. شب قدر می‌گویید سرنوشت‌ها، روزی‌ها همه نوشته می‌شود ما اگر شب قدر، قدر بدانیم، بدانیم شب قدر است، می‌بینیم آن فرشته‌ای که دارد این تقسیم‌ها را می‌کند نه با این چشم، حتی این چشم ممکن است خواب هم باشد، در خواب ببیند، با چشم معنا می‌بینیم و این دیدن وقتی می‌بینیم که چه خواهد شد و چه خواهد بود ارتباطش را هم با اعمال فعلی ما می‌بینیم. این هم که گفته‌اند دعا کنید، چون مقدرات تعیین می‌شود دعا مؤثر است که انسان سرنوشتش را تغییر بدهد، بله این هست برای اینکه می‌بیند این وضعی که امروز دارد این کاری که

امروز می‌کند فردا، پس فردا چه اثر می‌کند. اگر نخواهد، آن اثر را، کارش را عوض می‌کند. این است که شاید آن شعری که «گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را» همینجا بایستی باشد، نه اینکه وقتی می‌بینیم یا تغییر می‌دهیم در همین وضع خودمان هستیم یعنی اصلاً نیستیم، خود همان نیستی است احساس وجود می‌کند، سرنوشت را می‌بیند، یعنی می‌بیند سرنوشت به دست خداست. خداوند هم جز خیر برای بندگانش نمی‌خواهد. بنابراین شب‌های قدر هم که گفتم ان شاء الله ما توفیق قدردانی داشتیم، خداوند هم که جز خیر برای ما نمی‌خواهد، آن خیر را به ما نشان بدهد ان شاء الله. ما هم می‌گوییم و من هم همیشه از خدا می‌خواهم: خدایا ما که می‌دانیم هر چه بدهی خیر است، جز خیر نیست ما نمی‌فهمیم، به ما آن فهمی بده که بفهمیم، ان شاء الله.

در مورد آنچه نتیجه می‌دهد اثر در گفته‌ی پیراست و نه تعلقه‌ی زبان / مسائل انحرافی در

عبادات / خرافات / فقط آنچه قرآن در سوره‌ی قدر راجع به شب قدر می‌گوید را

باور کنید<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

راجع به شب قدر خیلی حواشی چسبانده‌اند، چسبیده به مقررات و عبادات ما. البته چه بسا روی سوءنیت نیست، روی نقص اطلاعات و جهل است. مثلاً فرض کنید درویشی که روزیش کم بوده یک دستوراتی دادند بعد گفتند که این سوره را صبح که بلند می‌شوی حتماً بخوان و مثلاً توجه کن به امید خدا. اثری که در این هست مربوط به گفته‌ی پیر است. البته خود قرآن، همه‌ی قرآن برای همه است. ولی آن اختصاصاً از این دسته گل، یک گلی جدا می‌کنند می‌گویند: بگیر این گل را بو کن. آنوقت به تو مشخص می‌شود. عطریات برای این است که همه بو کنند. منتها یک عطرهایی هست که کلروفورم هم یک کمی با آن قاطی شده، آن فقط برای یک مورد خاص گفته می‌شود. یکی

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۶/۲۱ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

گفته مثلاً به این طریق در مورد روزی، بعد نزدیکانش دیده‌اند که او این کار را کرد زندگیش خوب شد. می‌گویند پس حالا که یک‌بار این سوره را بخواند این اثر را دارد، من می‌گویم هفتاد بار بخوان. هفتاد بار هر روز صبح این سوره را بخوان. می‌خواند هیچ اثری ندارد. نتیجه‌اش کم اعتقادی خودش و آن طرف، هر دو می‌شود. فکر می‌کند که اثر فقط در همین است که لقلقه‌ی زبان بگوید. نه! اثر در این گفتار هست، در این کلام الهی اثر هست، منتها اینجا پیر به او گفته این آیه برای تو مفید است. خداوند گل گاوزبان خلق کرده و آن یکی دیگر، و آن یکی و.... طیب به یکی این گل را می‌دهد، به یکی آن یکی را می‌دهد. آن اثر در همان نسخه‌ی دکتر است. البته اصل خلقتش و خاصیتش، خالق کل است. در بعضی چاپ‌های قرآن همان را هم دیدیم. مثلاً در حاشیه‌ی هر سوره‌ای که شروع می‌شود یک مقداری خبر نوشته‌اند. نوشته‌اند در خبر است از فلان امام علیه السلام که هر کسی این سوره را در نماز صبح بخواند به منزله‌ی این است که یک‌بار حج رفته است. سپس آن کسی که باید حج برود این وظیفه را انجام بدهد می‌گوید: چرا زحمت بکشم؟ این را می‌خوانم، یک‌بار نه، دوبار می‌خوانم. ده‌بار می‌خوانم. این سوء اثر دارد. حتی می‌گویند یکی حالا فهمیده، یا کسی بوده که اول بار این دستورات را می‌داده، یا نقل می‌کرده، پرسیده: چرا این کار را می‌کنی؟ کجا امام جعفر صادق؟ خودشان مرتب دعا

می خواندند و هر دعایی یا هر چه بخوانند برای ما معتبر است. ولی هرگز این سوره را هفتاد بار نخواندند. حج هم رفتند. نشستند در خانه این سوره را بخوانند بگویند حج... او گفته بود: من دیدم در جامعه، مردم به قرآن و خواندن قرآن توجه چندانی ندارند برای اینکه مردم متوجه بشوند، اینها را از خودم درآوردم. اینجا ببینید غرض سوئی هم نداشته، ولی باید گفت به تو چه که این کار را کردی؟ مگر تو به اصطلاح قیّم همه‌ی مؤمنین هستی که این کار را کردی؟ این دستور را دادی؟ در همه‌ی عبادات ما این مسأله هست؛ مسائل انحرافی. البته وقتی این روش را بگیرند ممکن است خیلی هم اختلافاتی ایجاد می‌شود. یکی می‌گوید: این سوره را هفتاد بار بخوانید چنین است. یکی دیگر می‌گوید: نه، فلان سوره‌ی دیگر را سی بار بخوان، این را اصلاً نخوان. این اختلاف ایجاد می‌شود که چند طور ممکن است ظاهر بشود. در مثنوی یک داستانی دارد اگر بخوانید، آن هم خیلی خوب است. البته بعضی‌ها می‌گویند، منطبق با فلان قضایا است کاری نداریم، ولی چیزی است که می‌گوید پادشاهی، امیری یهودی بود که همه‌ی مسیحیان را می‌کشت. کشتار این، موجب می‌شد که مسیحیان خیلی با هم انس و الفت بیشتری پیدا کنند، با هم مهربان باشند، متحد باشند، اثر برعکس می‌کرد. این سعی می‌کرد مسیحیان را اصلاً از بین بردارد، مسیحیان بیشتر هم می‌شدند. یک وزیری داشت از آن هفت خط‌های

روزگار. این وزیر گفت: من یک راهی دارم اجازه می‌دهید به شما بگویم؟ گفت: بگو. خیلی مورد اعتماد بود. گفت: گوش‌های من را ببرید، شلاقم بزنید، زخمی کنید، کنار دروازه بیندازید. این گفت این حرف‌ها چیست؟ تو چه گناهی کرده‌ای غیر از خدمت؟ بالاخره امیر راضی شد این کار را کردند. هرکسی می‌آمد از شهر می‌خواست داخل شهر بشود یا از شهر برود این را هم که می‌شناختند دیدند که این وزیر با این همه عظمت و اینها اینطوری شده. می‌گفتند: تو چرا اینطوری شدی؟ گفت: من طرفدار مسیحی‌ها بودم شاه من را اینطوری مجازات کرد. مسیحی‌ها هم خبر شدند. دوروبر این را گرفتند. بعد، اینطور که نوشته‌اند این ده دوازده امیر از اینها برگزید گفت: شماها مردم را تربیت کنید. بعد یک مرتبه رفت به خلوت و اعلام کرد که: من چله دارم، در خلوت کسی پیش من نیاید. هر روز یکی از این امرا را انتخاب می‌کرد، صدا می‌کرد. یک روز مثلاً گفت هر چه خدا بخواهد می‌شود ما هیچ اثری در دنیا نداریم، ببخود داریم فعالیت می‌کنیم. فردا امیر دیگری می‌آمد، می‌گفت که خدا ما را که آفریده به ما گفته که فعالیت کنید. اگر فعالیت نکنیم مجازات می‌شویم. باید بدویم، دوندگی کنیم، هرچه که بخواهیم می‌شود. هر روز به یکی از دوازده نفر مطلبی می‌گفت، بعد آمد به همه‌ی این دوازده نفر، به هرکدام یک نامه نوشت. نامه‌ی قربانت شوم و فدایت شوم و احوالپرسی و ان‌شاءالله در تعلیماتی که به

شما دادیم، همه‌ی شما موفق باشید. به همه همینطور نوشت. البته تعلیمات هر کدام یک جور بود، نوشت تعلیماتی که به شما دادیم... به همه همینطور نوشت. بعد که تمام شد مرد. هر دوازده نفر آمدند گفتند: ما رئیس هستیم. با ما محبت کرده، به من نامه نوشته که چنین کاری باید انجام دهم. اینها با هم اختلاف پیدا کردند و به جنگ با هم پرداختند. البته به جنگ هم که پرداختند آن یکی که در لباس مسیحیت در آمده بود ولی دشمن اینها بود او بیشتر قدرت پیدا کرد چون در واقع می‌فهمید در واقع می‌فهمید که این چه کار کرده است.

همین کار را با بسیاری از اخبار ما کردند. اخباری که هست. این خرافات که می‌گویند البته حالا اینطوری شده، هرکسی یک چیزی را خرافات می‌داند. خیلی‌ها مثلاً می‌گویند: شب قدر چیست؟ خرافات است. نه! خرافات نیست. حرف تو خرافات است. کما اینکه در یک کتابی دیدم مال دو قرن پیش، سه قرن پیش، خرافات را که می‌شمارد مثلاً می‌گوید: یکی از خرافات این است که مردم می‌گویند اگر در آب چشمه، زمستان دست بگذارید، داغ است، گرم است. تابستان دست بگذارید، سرد است. این خرافات نیست. این را حالا می‌گویند: بله همینطور است. برای اینکه چون زمستان هوای بیرون سرد است، این گرم‌تر به نظر می‌رسد. تابستان هوای بیرون گرم است، سرد به نظر می‌رسد. خیلی هر چیزی را از پیش خودمان هم نمی‌توانیم بگوییم

خرافات است. گفته‌ی ابوعلی سینا که گفت: هر چی شنیدید فَذَرُوهُ فِي بُقْعَةِ الْإِمْكَانِ بگو ممکن است. نگو نه و نگو خیلی خوب. بگو ممکن است. ولی باور نکن و به آن عمل نکن، مگر وقتی بر خودت ثابت بشود. این همان فرمایش و روش حضرت صالح‌علیشاه است که در مورد درس نجوم که فرمودند: این احکام نجومی، صرف و نحو و...، نباید زیاد به آن اعتنا کرد. یک علمی است، درست است ولی زیاد نباید اعتنا کرد. فرمودند: من خودم فقط به یکی از اینها و آن هم یقین ندارم که صحیح است ولی احتیاط می‌کنم و آن این است که یک خبری، کسی گفته است که حضرت جعفرصادق فرمود: وقتی قمر در عقرب است اقدام به کاری نکنید. من فکر می‌کنم حضرت صادق چنین حرفی نمی‌زند ولی چون گفته‌اند که حضرت صادق گفته، من رعایت می‌کنم. نه به احترام این حرف، به احترام اسم حضرت صادق که گفته است. این است که ما باید آنچه شنیده‌ایم، همین فرمایش ایشان را البته قبل از ایشان، چند قرن قبل ابوعلی سینا گفته که شرح آن را گفتیم. مورد اعتقاد، وقتی امور صاف باشد، اعتقاد قوی‌تر می‌شود و زودتر به دست می‌آید.

در مورد پیغمبر ما، حضرت قبل از نبوت، به امانتداری در بین مردم مشهور بودند. بطوری که می‌گفتند: محمد امین. به نام محمد خیلی بودند. محمد امین. مردم هم اعتقاد قوی‌ای داشتند. بعد پیغمبر



که به نبوت مبعوث شد، همان موقع خدا هم از اوّل نگفت که بگو. اوّل پیغمبر برای خودش و خدیجه و علی پیغمبر بود. مردم دیگر می‌دیدند عبادت می‌کنند، تا اعلام کرد. اعلامش، وقتی کرد مردم اعتمادشان خیلی بود. خود پیغمبر گفت: مردم مگر شما نمی‌گویید که من امین هستم؟ گفتند: چرا. مگر نمی‌گویید من راستگو هستم؟ گفتند: چرا. گفت: من اگر به شما بگویم الان پشت این کوه مدینه، یک قشونی آمده‌اند می‌خواهند شما را غارت کنند، باور می‌کنید؟ گفتند: بله. پیغمبر فرمود: من می‌گویم بله، شیاطین لشکری تشکیل داده‌اند برای حمله به شما که دنیا و آخرت شما را خراب کنند. همه هول کردند. چرا؟ چون این خیلی پیچیده‌تر از آنها بود.

حالا یکی از راه‌هایی که بخواهند اعتقاد هر ملتی را خراب کنند مثل همین داستان مثنوی است که گفتم این است که چیزهای مختلف که بدون شرح وارد می‌کنند. مثل اینکه طبیعی به شاگردانش درس می‌دهد. به یک مریضی می‌آید می‌گوید: مثلاً همیشه شیر بخور و اصلاً گوشت نخوری. همانوقت مریض دیگری می‌آید به او می‌گوید: گوشت بخور، شیر اصلاً نخوری. شاگرد طبیب بدون مقدمه باشد تعجب می‌کند به هیچکدام آنها اعتقادی پیدا نمی‌کند. نه به این، نه به آن. و حال آنکه باید توضیح بدهد چرا این اینطور باشد چرا آن آنطور باشد؟ توضیح ندهد، اینها به‌عنوان خرافات تلقی می‌شود و یا هر چیز دیگری که واقعاً

خرافی هست وارد می‌کنند. در مسأله‌ی قدر، شب قدر هم خیلی خرافات وارد کرده‌اند. فقط آنچه قرآن راجع به شب قدر می‌گوید باور کنید که آن در سوره‌ی قدر است.

تأثر و عزاداری غیر ارادی است / اگر تأثر منجر به کفر و ناسزاگویی نسبت به طبیعت شود، گناه دارد / رحلت پیغمبر، نعمتی که داشتیم و قدرش را ندانستیم / انجام دادن وصیت پیغمبر و دستورات جانشینان پیغمبران<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ما خیلی شنیدیم و خیلی دیدیم که بعضی به عنوان تأیید و بعضی به عنوان نقد صحبت کرده‌اند که ما در عزا همان حرف را می‌زنیم که در عید می‌زنیم. حالا امروز به اصطلاح سوّم روز شهادت و رحلت حضرت علی است، عزا خاتمه پیدا می‌کند. البتّه این سه روز در عرف ایرانی‌هاست و مستحکم است. حالا من نمی‌دانم و یادم هم نیست که از کی اینطور شد و چرا اینطوری شد؟ اما اگر تفکّر کنیم عزا برای که و برای که گریه می‌کنیم؟ البتّه وقتی یکی از نزدیکان انسان می‌رود تأثر قطعی است ولو هر چقدر فکر کند و منطق بشنود. حتّی پیغمبر یک پسر به نام ابراهیم داشتند که در کودکی رحلت کرد، مرحوم

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۶/۲۲ ه. ش.

شد. موقع دفن او حضرت مقداری گریه می کردند در همین بین، روز بود، خورشید گرفت و کسوف شد، چون بعضی ها گفتند که خورشید هم از تأثر شما ناراحت شد و گرفت. حضرت فوری گریه را پاک کردند و فرمودند ماه و خورشید و ستارگان همه مصنوعات خداوند و در اختیار او هستند.

باز برای اینکه ببینید اینکه گفتند سنت پیغمبر یکی از دلایلی است که باید دنبالش برویم این است هر قدمی و هر حرفی معنایی داشته هر کدام معنایی دارد. اگر ما نفهمیدیم تقصیر ماست. حالا یا کسی از ایشان پرسید یا بدون پرسش کسی، خودشان فرمودند که توجه همانطوری که او مخلوق خداوند است و در اختیار خداوند است فرزند من هم در اختیار خداوند است خداوند او را داد، هر وقت هم بخواهد او را می گیرد. ولی تأثر غیرارادی است و ربطی به سایر مسائل ندارد. یعنی همین خداوندی که یک موجود جسمی ستارگان و ماه و خورشید و اینها را خلق کرده همان خداوند هم یک احساسات و عواطفی خلق کرده که با خود موجود به دنیا می آید و با او هست. این احساسات متأثر می شود و اشک می ریزد و این تأثر اگر منجر به کفر و ناسزاگویی نسبت به خدا بشود آن گناه دارد، نه خود تأثر. برای اینکه بعضی ها بعد از تأثر با خدا دعوا می کنند. چرا چنین کاری کردی؟ حضرت موسی هم

خیلی می‌گفت چرا؟ ولی تفاوت داشت. تفاوت این است که یک چرایی است واقعاً می‌خواهد بفهمد چرا؟ می‌خواهد بفهمد. ولی یک چرایی هست، عصبانی است یعنی من فهمیدم، چرا با وجودی که من فهمیدم، تو نفهمیدی و این کار را کردی. وَاَلَا چرا را این هم می‌گوید، او هم می‌گوید.

پیغمبر فرمود خورشید گردش خود را می‌کند ما هم اینجا تأثر خود را داریم. فقط فرمودند هر تأثری برای اینکه منجر به کفرگویی نشود یک نماز مقرر کرده‌اند که البته نماز وقتی خسوف و کسوف کامل می‌شود نماز واجب می‌شود. البته ما که نمی‌بینیم هیچی و برای آنهایی که می‌بینند. اگر جزئی بود، و نماز قضا شد مانعی ندارد. یک احکام مفصّلی دارد، بخوانید. ان شاء الله ما احتیاجی پیدا نکنیم برای زلزله و.... بنابراین بعد از آن تاریخ می‌بینید در احوال پیغمبر و مسلمین آنوقت‌ها اثری از آن قضیه نیست. این قضیه را فراموش کردند و برایشان اهمیت نداشت. خداوند فرزندی داده و فرزندی هم گرفته. آن هم فرزند پیغمبر که فرزند ذکور ندارد. خداوند به او پسری داده آن هم رفته است. در عرب قاعدتاً خیلی گریه و... بود. اهل سنت می‌گویند که کاش پسر پیغمبر زنده بود و بزرگ می‌شد و در جانشینی پیغمبر اختلافی ایجاد نمی‌شد او جانشین ایشان بود البته این از روحیه‌ای است که در عرب

آنوقت بود که پسر بزرگ به هرجهت جانشین پدر می‌شد. ولی ما می‌بینیم که در اسلام و شیعه اینطور نیست. در واقع پیغمبر که رفت در آن روزی که فرمود: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضَيْتُمْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا**، پیغمبر در واقع کارش را انجام داده بود. فرمود آنچه که به من رسیده است، آنچه که امر الهی بوده من انجام دادم. هم آمادگی برای رفتن دارم (استعفا که ندارد مشاغلی نیست که استعفا داشته باشد) هم اعلام اینکه اسلام دیگر همین است که هست. بنابراین هم پیغمبر آماده‌ی رفتن بود و هم تقریباً مسلمین می‌دانستند که وقتی که کارش را انجام داده باشد دیگر کاری ندارد. بعد از پیغمبر دیگر عزایی نبود. آن جنبه که پیغمبر برای پسرش وادار به گریه شده بود و احساساتی که او را وادار به گریه کرد همان احساسات در فاطمه زنده شد و مدتی گریه کرد که شرح آن را می‌دانید. ولی در مورد فاطمه چون این توهم نمی‌رفت که مردم دچار اشتباه شوند همه‌ی مردم متأثر بودند و چیزی گفته نشده. یعنی آنچه واقع شده را گفته‌اند. مثال‌هایی در زندگی عادی مردم دارد که فرزندی برای پدر آنقدر گریه کرده که به زودی با او می‌رود. منتها ما برای چه گریه می‌کنیم؟ قرآن

می‌گوید: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ<sup>۱</sup>، محمد پدر هیچکدام از شما نبود بلکه نماینده‌ای بود که از طرف خدا آمده بود. البته پیغمبر نگفت بر من گریه کنید او گفت من دارم می‌روم در بین شما دو تا یادگار می‌گذارم، کتاب الله و خانواده‌ی من. در جای دیگر می‌فرماید من در مقابل این رسالت الهی که منجر به حکومت شد که اول حکومت اسلامی که ایجاد شد زیر سایه و چتر پیغمبر ایجاد شد مزدی نمی‌خواهم. یکبار خیلی اصرار کردند گفت مزد من این است که به خاندان و فرزندان من توجه کنید و جای دیگر گفته هر چه من از شما مزد می‌خواهم آن هم برای خودم نیست برای خودتان است. کما اینکه وقتی می‌گوید به خاندان من محبت کنید یعنی اگر به آنها محبت کنید از آنها هم بهره‌ی معنوی می‌برید. با رفتن پیغمبر گوا اینکه همه چیز را از دست دادیم ولی پیغمبر خود فرمود دقت کنید که هیچ چیزی را از دست ندهید، برای اینکه دین کامل شده است. ولی ما همه چیز را از دست دادیم. به جای خود، ما گریه بر خودمان می‌کنیم این غیر از عزاداری‌های معمولی است که داریم ما در عزاداری‌های معمولی گریه می‌کنیم که نعمتی داشتیم از دست دادیم. در رحلت پیغمبر اگر بفهمیم که نعمتی داشتیم دیگر قدرش را می‌دانیم ولی چون قدرش را ندانستیم

پس نمی‌فهمیم که نعمتی برای ما بوده به هر جهت این را از دست دادیم بر خود گریه می‌کنیم و تأسف می‌خوریم که در آن موقع آنچه که باید، قدرش را ندانستیم. ولی این قطعی است. تأثر همانطوری که پیغمبر خودش فرمود تأثر در بشرها قطعی است. ما هم این تأثر را داریم. منتها این تأثر را سعی کنیم با فکر اینکه چطوری جبران کنیم همراه باشد؟ متأثریم صحیح، قرآن می‌گوید مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ يِغْمَبِرُ جَاىِٕ پَدْرٍ مَعْنَوَىِ هَمَمَىِ مَوْمِنِيْنَ بُوَدُ اَزِ دَسْتِ دَادِيْمِ وَ مَتَاَثْرِيْمِ. ولی بعد از تأثر باید ببینیم آن پدر چه گفت؟ آنچه که به ما گفت یعنی وصیت را انجام بدهیم. در آنجا پای ما لنگ است. در اینجا در دل می‌گوییم که پیغمبر حق او این بود، هر چه ما دلمان می‌خواهد وصیت کند نه! وصیت پیغمبر هر چه هست باید انجام دهیم. البته بعد جانشینان پیغمبر همه وصیت کردند حضرت علی و حسنین علیهم‌السلام مردم را به انجام دستورات خود وصیت کردند. البته این وصیتی است که به عموم مردم می‌کنند. یک وصیتی است که به دل‌ها می‌گویند، این داستان دفن حضرت علی علیه‌السلام و اینکه سوار آن آخر که نقاب را برداشت حسنین دیدند پدر خودشان است. خواست نشان بدهد که من نمردم. نشان بدهد منی که شما می‌گویید مردم و دفن می‌کنید، نمردم و بالای سر شما بچه‌هایم هستیم. ما هم بدانیم همانطوری که بچه که بودیم وقتی



می‌خواستیم یک آب‌نات یا شیرینی بدزدیم نگاه می‌کردیم پدرمان نبیند. حالا یک پدر داریم که همیشه می‌بیند. نمی‌توانیم جلویش را بگیریم. این وصیت عمده‌ی آنهاست که قادر بودند.

خیلی قدیم تابستان‌ها شب‌های وسط تابستان که مهتاب بود و هوا خیلی خوب بود یک دسته‌ای راه می‌افتادیم در بیابان هفت هشت کیلومتر راه می‌رفتیم. می‌رفتیم صالح‌آباد و دور می‌زدیم برمی‌گشتیم. سحری می‌خوردیم و می‌خوابیدیم. اما حالا همان چهار قدم راه را باید با عصا بروم. طبیعی است شما هم همه همینطور خواهید بود.

## فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه‌ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)	۲۲
	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)	۲۳
	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)	۲۴
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	۲۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)	۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)	۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)	۲۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)	۳۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)	۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۳
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	۲۰۰ تومان
	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	۳۴
	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	۳۵
	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوم)	۳۶
	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)	۳۷
	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)	۳۸
	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	۳۹
	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)	۴۰
	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)	۴۱
	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)	۴۲
	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	۴۳
مجموعه چهار:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
مجموعه پنج:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
مجموعه شش:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
مجموعه هفت:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
مجموعه هشت:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	

مجموعه نه: ۱۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

- ۶۸ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
- ۶۹ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
- ۷۰ مَلَخَص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)